



مدیریت تحولات آینده دنیا وظیفه نخست حوزه و دانشگاه

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های استان سمنان ۱۳۸۵/۸/۱۸

عزم برای حرکت

آنچه که در این جمع پُرشور، پُراستعداد و پُرشوق مشاهده می‌کنم، برای من در حکم یک اشارت بزرگ است. جمعهای دانشجویی در اغلب نقاطی که ما توفیق پیدا می‌کنیم در بین این عزیزان شرکت کنیم، همین‌طورند. شما هم یکی از مجموعه‌های بزرگ دانشجویی کشور هستید؛ البته در گنجایش این تالار، بخشی از مجموعه‌ی عظیم دانشجویی استان تشریف دارید که من خواهش می‌کنم سلام من را به بقیه‌ی دانشجویان و استادان - که عزیزان ما هستند - برسانید. آنچه که در این مجموعه مشاهده می‌شود، حقیقتاً یک تحرک، تپش، شوق، امید و آماده‌به‌کاری برای پیمودن راههای دشوار و رسیدن به قله است. این درست است که گفت:

تپش دل بود سرا پایم
قطره‌ی ناچکیده را مانم

بعضی از انسانها آن چنان وجودشان پُرتپش و پُرتحرک است که مثل اینکه همه‌ی اعضا و جوارح آنها قلب است؛ اینها می‌توانند به قله برسند. رسیدن به قله، یک مرحله‌ی «آرزو» دارد. شما وقتی از پنجره‌ی خانه‌تان منظره‌ی کوهستان را مشاهده می‌کنید - که در تهران مکرر دیده می‌شود - می‌بینید کسانی به آن بالاها رفته‌اند و دارند در ارتفاعات بلند راه می‌روند؛ آرزو می‌کنید کاش شما هم بتوانید به آنجا برسید. این، یک مرحله است؛ لیکن کافی نیست. مرحله‌ی بعد این است که از رختخواب بلند شوید، بیرون بیایید، لباس مناسب بپوشید، کفش مناسب به پا کنید و به طرف کوه راه بیفتید. وقتی انسان به بخشهای دامنه‌ای می‌رسد، بعضیها، با پستی بلندیها و سختیها و خاک و خُل‌هایی که سر راهشان می‌بینند، خسته

می‌شوند، حوصله‌شان سر می‌رود و تصور می‌کنند که رسیدن به قله، مثل پریدن یک کبوتر است که پایشان را بگذارند و بپرند و به آنجا بروند، فکر این حرکت میان راه را نمی‌کنند؛ اینها زود مأیوس می‌شوند. بعضیها چند تا پیچ و خم هم بالا می‌روند، لیکن خسته می‌شوند. بعضی احساس خستگی هم نمی‌کنند، اما حوصله‌شان سر می‌رود؛ عجله می‌کنند؛ خیال می‌کنند که نیم ساعت یا یک ساعت که انسان راه رفت، باید به آنجا برسد. اینها افتهای این حرکت است. آن کسی که صبورانه، شائقانه، با استفاده‌ی از همه‌ی توان و نیروی خود و با امید به اینکه به آنجا خواهد رسید، حرکت بکند، از طولانی شدن زمان، از دراز بودن راه، از پی‌درپی آمدن گردنه‌ها، از در میان راه ماندن بعضی از رفیقان نیمه راه، نمی‌هراسد؛ این آدم باید مطمئن باشد که به آن قله خواهد رسید.

بعضیها به افرادی که اهل معنایند، مراجعه می‌کنند و می‌گویند ذکری بدهید تا ما بشویم یک آدم نورانی و خوب! خیال می‌کنند مثل حبه‌ای است که بخورند و فوری تغییر حالی در آنها به وجود بیاید؛ نه. اگر انسان بناست نورانی بشود و دلش با عوالم غیب آشنا بشود، اگر انسان می‌خواهد صدای فرشتگان را بشنود، اگر انسان می‌خواهد با ساحت جلال الهی ورود پیدا کند، اگر انسان می‌خواهد شامه‌ی معنوی‌اش به عطر توحید معطر بشود، باید کار کند؛ باید راه برود. قله در پیش است و در بین راه هم کسانی از راه می‌مانند؛ کسانی پشیمان می‌شوند؛ کسانی بی‌حوصله می‌شوند؛ کسانی برمی‌گردند؛ کسانی به دیگران می‌گویند فایده‌ای ندارد، کجا می‌روید؛ و کسانی هم اصل قله را انکار می‌کنند! در راه معنویات، این مسائل هست؛ در راه مادیات هم همین مسائل هست.

بنده در یکی از همین ملاقاتها به دانشجویها گفتم شما برای پنجاه سال آینده برنامه‌ریزی کنید؛ توقع ما این است. منظورم در زمینه‌ی علم است. هدف را این قرار بدهیم که پنجاه سال بعد، کشور شما یکی از مراجع عمده و درجه‌ی اول علمی دنیا باشد؛ به طوری که اگر کسی خواست با تازه‌های دانش آشنا شود، مجبور بشود زبان ملی شما را یاد بگیرد؛ همچنانی که این دختر عزیزمان گفتند که ما مجبوریم زبان بین‌المللی را یاد بگیریم؛ راست هم می‌گوید. انگلیسیها با زرنگی زبان خودشان را زبان علم و زبان بین‌المللی کرده‌اند و هر چه شما می‌خواهید یاد بگیرید و هر چه می‌خواهید بخوانید، مجبورید زبان آنها را یاد بگیرید. شما کاری کنید که در پنجاه سال آینده، همین نیاز به زبان فارسی شما باشد. این، یک آرزوست؛ یک قله است؛ مثل قله‌ی دماوند، مثل قله‌ی توچال، که نگاه کردن به آن، هیجان‌انگیز است؛ شوق رسیدن به آن، در دل همه به وجود می‌آید؛ اما چه کسانی می‌رسند؟ باید کفش و کلاهش را آماده کنید؛ بیشتر از آن، باید همتش را آماده کنید و راه بیفتد.

من در نسل جوان کشورمان، این استعداد را می‌بینم. من نمی‌خواهم گزاره بگویم، شعار هم نیست؛ هیچ کس از ما توقع نکرده که بیاییم این حرفها را بزنین؛ اینها واقعیت است. جوان ایرانی در استعدادهای گوناگون، یک ظرفیت سطح بالا را داراست. اگر ما مسئولان شناسیم، گناه ماست؛ اگر خود او این ظرفیت را نشناسد، گناه اوست. گناه هم نتیجه‌ی خودش را دارد؛ از راه ماندن و به مقصود نرسیدن است. اما اگر چشم را باز کنیم، راه را پیدا کنیم، همت بگذاریم و هدف را گم نکنیم، بدون تردید خواهیم رسید.

آنهایی که امروز در قله‌ی دانشند، همیشه این‌طور نبوده‌اند. همین امریکا که امروز از لحاظ علمی از همه‌ی مراکز علمی و کشورهای دنیا جلوتر است، صد سال پیش برای ابزارهای عادی جنگی خودش، محتاج انگلیس و فرانسه و ایتالیا بود. تاریخ را بخوانید! در جنگهای داخلی امریکا - به جنگهای انفصال معروف است؛ جنگ بین شمال و جنوب امریکا. جنوبی‌ها می‌خواستند جدا شوند؛ اما شمالیها می‌جنگیدند و نمی‌گذاشتند که آنها جدا شوند؛ جنگ چهارساله که در حدود سالهای هزار و هشتصد و شصت تقریباً، صد و پنجاه سال پیش اتفاق افتاد - دو طرف موفقیت خودشان را در این می‌دانستند که بتوانند مثلاً یک کشتی جنگی یا یک توپ از فلان نوع را از انگلیس بخرند، از اقیانوس اطلس عبور بدهند و برسانند به این طرف. آن زمان، امکانات نداشتند؛ اما امروز در قله‌ی علمند؛ چون تلاش کردند. تلاش به دین و ایمان و کفر و اسلام، ارتباطی ندارد؛ قرآن این را می‌گوید. من بارها این آیه را گفته و خوانده‌ام: «کَلَّا نَمَدَّ هُوَ لَاءَ وَ هُوَ لَاءَ»؛ ما به همه کمک می‌کنیم؛ این سنت الهی است. هر کس در راه یک مقصودی تلاش کرد، خدای متعال این سنت را قرار داده است که این تلاش به نتیجه خواهد رسید. مشکل کسی که عاری از معنویت است، جای دیگر است؛ مشکل او یک بعدی بودن، تهیدست بودن از یک ثروت لازم دیگر

است و همت را فقط متوجه یک بخش کردن است، که آن وقت ضررهایش را هم دارند می‌بینند. امروز جامعه‌ی امریکایی تا خرخره در گنداب این ضررها دست و پا می‌زند و بدتر هم خواهد شد؛ همینها روی سرشان را هم خواهد گرفت. این حوادث تاریخی، ظرف یک سال و پنج سال و ده سال به وجود نمی‌آید؛ بلکه در ظرف صد سال، صد و پنجاه سال به وجود می‌آید؛ اینها به آن اواخرش رسیده‌اند و مشکلات جدی‌ای دارند، که حالا بحث ما در آن‌باره نیست. پس، باید کار و تلاش کرد. من این استعداد را در شما می‌بینم.

این مطالبی که عزیزان ما در اینجا گفتند - چه رئیس محترم و برخی از استادان، و چه چند نفر از دانشجویان - درخواستهای علمی و حرفه‌ای است و کاملاً درست است. این خواسته‌ها، همان مسائل مورد نظر من است. من با مسئولان که مواجه‌ام، همینها را می‌گویم. البته حالا که شما گفتید، تأکید شد؛ وزیر محترم هم تشریف دارند. همه‌ی این زمینه‌های مربوط به علم و تحقیقات، و این مسئله‌ی تأکید بر علوم پایه، از جمله‌ی چیزهایی است که من بارها رویش تأکید کرده‌ام. هر کشوری به هر جا رسیده، از علوم پایه رسیده است.

مسئله‌ی مدیریت تحقیقات، جزو چیزهای بسیار اساسی است که من در ماه رمضان هم که جلسه‌ی با دانشجویان یا اساتید بود، یادداشت کرده بودم که بگویم - حالا یادم نیست کدامیک از این دو جلسه بود - اما وقت نشد؛ حالا می‌گویم: تحقیقات باید مدیریت پیدا کند. ما همه‌اش می‌گوییم بودجه‌ی تحقیقات از چهل و هفت صد در صد مثلاً، به سه درصد برسد؛ روی جنبه‌ی مادی و کمی‌اش بحث می‌کنیم که البته لازم هم هست؛ اما یک جنبه‌ی کیفی هم دارد؛ تحقیقات موازی و غیر لازم نباید باشد؛ مهم تحقیقات بنیادی، تحقیقات کارکردی و تحقیقات تجربی - سه نوع تحقیقات داریم - است که هر کدام در مجموعه‌ی تحقیقات کشور، یک سهم و وزنی دارند. این سهم را رعایت

نکردن و ملاحظه نکردن، از مشکلات ماست. یک مرکز مدیریت تحقیقات در کشور لازم است که ان شاء الله بایستی به

حرف اصلی ما امروز این است که نه با توقف در گذشته و سرکوب نوآوری می توان به جایی رسید، نه با رهاسازی و شالوده شکنی و هرج و مرج اقتصادی و عقیدتی و فرهنگی می توان به جایی رسید؛ هر دو غلط است

همت این عزیزان و این دولت فعال و پا به رکاب و آماده به کار، تحقق پیدا کند. و اما مشکلات دانشجویان و استادان و بالاخره جنبش عدالت خواهی - این حرفهایی که زدند - همه اش حرفهای مورد تأیید ماست. هر چه هم من بتوانم و در حوزه‌ی کار من باشد، اقدام می‌کنم؛ هر چه باید توصیه کنم، توصیه می‌کنم و امیدواریم ان شاء الله که عزیزان ما دنبال بکنند.

مطلبی که من می‌خواهم به شما عرض کنم، حول و حوش یک آیه‌ی قرآن است. آیه‌ی معروفی است: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بأنفسهم». تغییرات به دست شماست. کلید تحولات اجتماعی و تحولات عظیم در دست شماست؛ مضمون آیه این است. یک جای دیگر در یک دایره‌ی محدودتر می‌فرماید: «ذلک بأن الله لم یک متغیرا نعمة أنعمها علی قوم حتی یتغیروا ما بأنفسهم». این آیه، پسرفت را می‌گوید. خدای تعالی پسرفت را نصیب هیچ کشوری نمی‌کند، مگر خودشان به دست خودشان بکنند. تغییر موجب پسرفت را خود ملت‌ها به وجود می‌آورند. و شبیه این مضمون در آیات متعدد دیگری هم هست که مرجعش به همین است. خلاصه‌ی اینها چیست؟ خلاصه‌ی اینها این است که شما آحاد انسان، سر رشته‌دار تحولات جامعه هستید؛ شما هستید که تحول و تغییر را ایجاد می‌کنید. عزم انسان، تعیین کننده است.

بعضی ممکن است بگویند منظور از عزم انسان چیست؟ اراده‌ی چه کسی؟

اراده‌ی من یک نفر، توی یک نفر، اراده‌ی چه کسانی مؤثر است؟ این البته جزو بحثهای دامنه‌دار است، لکن من می‌خواهم فی‌الجمله عرض بکنم که عزم یکایک انسانها در حد خودش تأثیر دارد؛ نه فقط در مسائل شخصی - که تأثیر تام دارد - بلکه در مسائل اجتماعی. ما اگر چنانچه آرزوهایمان، هوسهایمان، هواهای نفسانیمان در فعالیت‌هایمان حاکم شوند و در رفتار ما، عقل کنار بیاید و محاسبه‌ی درست کنار زده شود، این کار در ایجاد یک سلسله تحولات منفی در جامعه تأثیر می‌گذارد. حالا یک مثال کوچکش را عرض بکنم: شما می‌روید یک جنسی را از بازار تهیه کنید - یک لباس، یا فرض بفرمایید یک وسیله‌ی خانه؛ یک ظرف - نوع داخلی اش هست، نوع خارجی اش هم هست؛ یک مقداری به خاطر تبلیغات خارجی، یک مقدار به خاطر پُرز دادن به اینکه این جنس خارجی است، یک مقدار به خاطر رسوبات فرهنگی قبلی که جنس داخلی فایده‌ای ندارد و یک مقدار هم شاید به خاطر مرغوبتر بودن جنس خارجی - این مرغوبتر بودن هم ممکن است یکی از عوامل باشد، لیکن به هر حال تعیین کننده نیست - شما آن را انتخاب می‌کنید. یعنی چه کار می‌کنید: یک کارگر ایرانی را بیکار می‌کنید و یک کارگر غیر ایرانی را به کار وادار می‌کنید. خوب، مگر بیکاری امروز، مشکل عمده‌ی جامعه‌ی ما نیست. وقتی شما این‌طور کردید، بنده این‌طور کردم، آن برادر دیگر، آن خواهر دیگر، و یکی یکی از این روش پیروی کردیم، نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه، ورشکستگی کارخانه‌ی داخلی، بیکاری کارگر داخلی و در نهایت باعث ناامیدی سرمایه‌گذار داخلی می‌شود. بیکاری هم که به دنبال خودش اعتیاد، فساد و اختلافات خانوادگی می‌آورد و به دنبال آن، حوادث سیاسی و اجتماعی فراوان به وجود می‌آید. بنابراین، از یک چیز کوچکی شروع می‌شود؛ از یک اراده‌ی شخصی من و شما. پس اراده‌ی شخصی افراد هم حتی در تحولات اجتماعی، می‌تواند اثر گذار باشد. و از این دست مسائل، فراوان است.

هوس می‌کند از دست ریفیش سیگار بگیرد بکشد؛ گرایش به سیگار، گرایش به مواد مخدر، هوسهای زودگذر؛ اینها همان چیزهایی است که به دنبال خودش یک جریان عظیم، طولانی و تمام نشدنی از تحولات اجتماعی را - که پسرفت هست - به وجود می‌آورد. عکسش هم صادق است.

بنده گاهی صبحها به ارتفاعات تهران می‌روم. وقتی ما حرکت می‌کنیم، هوا تاریک است؛ یعنی بعد از نماز صبح خیابانها خلوت است؛ وقتی به چراغ قرمز می‌رسیم، می‌ایستیم. بنای ما بر این است. هیچ کس هم در خیابان نیست؛ یعنی هیچ ماشینی هم از آن طرف نمی‌آید؛ می‌ایستیم تا چراغ سبز می‌شود، بعد عبور می‌کنیم. من دیده‌ام وقتی ما این طرف چهارراه ایستاده‌ایم - مثلا سه، چهار تا ماشین همراه هستیم - از آن طرف چهارراه یک ماشین دارد می‌آید و تصمیم هم دارد از چراغ قرمز عبور کند؛ یک خرده هم عبور می‌کند؛ اما وقتی می‌بیند سه، چهار تا چراغ آن طرف روشن است و ماشینها ایستاده‌اند، او هم آهسته ترمز می‌گیرد و گاهی هم یک ذره به عقب می‌رود. یعنی انضباط اجتماعی یک نفر، در احساس لزوم انضباط اجتماعی در افراد مقابل تأثیر می‌گذارد. رفتارهای فردی ما تأثیر گذار است، حتی در فرهنگ سازی و بسیاری چیزهای دیگر. به هر حال، عزم انسانی، محور و ملاک است.

تحول؛ یک ضرورت

حالا تحول یعنی چه؟ تحول چرا؟ مگر بناست تغییر اتفاق بیفتد؟ بله. تحول در جوامع انسانی و برای بشر، سنت لا یتغیر الهی است. هیچ کس نمی‌تواند در مقابل تحول بشری بایستد؛ امکان ندارد. دیر یا زود، یکی پس از دیگری، تحولات بشری اتفاق می‌افتند. این راز ماندگاری و راز تعالی بشر است. اصلاً خدا بشر را این‌طور قرار داده است که ایستایی در طبیعت انسان نیست. شاید یکی از فرقه‌های انسان با بقیه اشیا هم همین باشد. البته در

بقیه‌ی اشیا هم یک نوع تغییرات، تحولات و تبدیل انواع را می‌گویند، که من حالا به آن مسائل کار ندارم؛ نه درست واردیم و نه می‌توانیم قضاوت کنیم؛ نه به بحث ما ارتباطی دارد؛ اما در بشریت تحول حتمی است. با تحول ناپستی مقابله کرد؛ تحول را نباید انکار کرد. و باید به سوی تحول - به همان معنایی که عرض خواهم کرد - به شکل درست حرکت کرد.

نقطه مقابل تحول

در مقابل تحول چه هست؟ رکود. نقطه‌ی مقابل تحول، رکود است. بعضی اینها را غلط می‌فهمند و اشتباه معنا می‌کنند. بعضی رکود را با ثبات اجتماعی اشتباه می‌کنند. رکود، بد است؛ ثبات اجتماعی خوب است. بعضی خیال می‌کنند که رکود یعنی ثبات اجتماعی. تحول را هم بعضی با آنارشسیسم و هرج و مرج و هر چی به هر چی بودن، اشتباه می‌کنند. این اشتباهات موجب شده است که یک عده‌ای که طرفدار ثبات اجتماعی‌اند، با هر تحولی مخالفت کنند؛ به خیال اینکه این تحول، ثبات را به هم می‌زند. از طرف دیگر، کسانی که خیال می‌کنند هر تحولی به معنای ساختار شکنی و شالوده‌شکنی و زیر سؤال بردن همه‌ی اصالت‌هاست، اینها هم برای اینکه تحول ایجاد کنند، ثبات اجتماعی را از بین می‌برند و دچار خطر می‌کنند. این دو اشتباه، از دو طرف وجود دارد. تحول، یک چیز است، آنارشسیسم، یک چیز دیگر؛ و هرج و مرج هم یک چیز دیگر است. همچنان که ثبات اجتماعی یک چیز است و رکود اجتماعی و ایستایی اجتماعی هم یک چیز دیگر است؛ اینها را نباید با هم اشتباه کرد. آنچه خوب و درست است، جامعه‌ی با ثبات، اما غیر راکد و دارای تحول است؛ جامعه‌ای که حتی تحولات صحیح را سریع در خودش به وجود بیاورد.

لوازم تحول

چگونه می‌شود این ویژگی را به دست آورد؟ این که: ریشه‌ها و اصالت‌ها را حفظ

کنیم و شالوده‌شکنی نکنیم؛ هویت ملی را بشدت مورد ملاحظه قرار دهیم و ارج بنهیم. هویت جمعی یک ملت، جزو آن چیزهایی است که در تحولات باید دست نخورد. در کنار هویت ملی، پویایی، نشاط، برخورداری از آزادی تحرک و روح رقابت در میان جمع خود را باید بشدت ارج بنهیم و به آن اهمیت بدهیم. لازمه‌ی این نشاط و پویایی این است که هم منتقد باشیم، هم انتقادپذیر، که هر کدامش نباشد، بد است. بعضیها اهل انتقاد کردن هستند؛ انتقاد هم بیجاست؛ شما هر چیزی را با دقت نگاه کنید و یک خُرده‌ای کنجکاوی کنید، یک نقطه‌ی عیبی در آن پیدا می‌کنید و می‌شود عیب‌جویی کرد و عیبی هم ندارد؛ چنانچه عیب‌جویی در جهت رفع عیب باشد، خیلی خوب است؛ اما این افراد، خودشان انتقادپذیر نیستند! اگر کسی بگوید چرا این قدر پُرحرفی می‌کنی و چرا همه‌اش عیبها را می‌بینی، چرا مثل مگس فقط روی زخمها می‌نشینی، نقاط مثبت را هم بین، بدشان می‌آید! البته معیار و ملاک، برآیند نقاط مثبت به نقاط منفی است. ماضعفایی داریم، مشکلاتی داریم، بدیهایی داریم؛ قوت‌هایی هم داریم، خوبیهایی هم داریم؛ زیباییهایی هم داریم. ببینید در موازنه‌ی این دو با یکدیگر، برآیند اینها چه خواهد شد؛ آن می‌شود معیار. اگر بدیهایمان بیشتر بود، بد است؛ اگر خوبیهایمان بیشتر بود، خوب است. پس هم انتقاد خوب است، هم انتقادپذیری. اینها لازمه‌ی آن تحول و حالت مطلوب جامعه است؛ همراه با امید، همراه با پُرحرفی، همراه با برنامه‌ریزی و همراه با داشتن خط مشی درست و سرمشق برای تحول.

مراد از هویت ملی

حالا چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ این دگرگونی‌ای که می‌خواهیم ایجاد کنیم، به چه معناست؟ جای آنچه که می‌خواهیم دگرگون کنیم، چه می‌خواهیم بگذاریم؟ اینها مهم است. و در این راه، کار و تلاش، شرط اول است. پس، ثبات اجتماعی باقی می‌ماند؛ به خاطر اینکه ریشه‌ها و اصالت‌ها

و ساختارهای اصلی و هویت ملی محفوظ است. هویت ملی هم که می‌گوییم، ملیت در مقابل دین نیست، بلکه هویت ملی هر ملت، مجموعه‌ی فرهنگها و باورها و خواستها و آرزوها و رفتارهای اوست. یک ملت مذهبی، یک ملت موحد، یک ملت مؤمن و یک ملت معتقد به پاکان درگاه الهی و اهل بیت پیغمبر است؛ این جزو فرهنگ و هویتشان است؛ هویت ملی که می‌گوییم، شامل همه‌ی اینها هست؛ اینها را حفظ کنیم. حالا برای تغییر بخشهای غلط، کارهای غلط و راه‌های غلط، تلاش و پویایی لازم است.

مؤلفه‌های رکود

نقطه‌ی مقابل، این است که هرج و مرج رفتاری و سیاسی و ساختار شکنی و پوچ‌گرایی و فراموشی هویت ملی بر ما حاکم شده باشد؛ این، نقطه‌ی مقابل آن چیز مطلوب است؛ یعنی ایجاد یک حرکت، اما در جهت خراب کردن آنچه که داریم و مفید است و لازم می‌دانیم. این، غلط است. بعضیها در زمان جوانی ما - آن زمان که

نهضت معماری غربی بر کشور ما تازه حاکم شده بود - می‌خواستند ساختمانهای قدیمی را خراب کنند و آنها را به ساختمانهای با سبک نو تبدیل کنند. همین ساختمانهای با پنجره و شیشه‌های بزرگ از آن زمان شروع شد. بیشتر اینها خانه‌ی محکم قدیمی را خراب می‌کردند، که من تعجب می‌کردم. در مشهد ما این‌طور بود. یک خانه‌ی محکم و خوب، اما قدیمی

- اتفاقاً حالا معمارها، مهندسان، آرشیتکتها و مطلعان ما می‌گویند برای کشور ما همان روش قدیمی درست است و این شیشه‌ها و پنجره‌های بزرگ و آفتابگیرهای آنچنانی، اروپایی است؛ چون آنها آفتاب را آرزو می‌برند و نمی‌بینند، ولی کشور ما کشور پُرافتاب است؛ بخصوص بعضی از

هویت جمعی

یک ملت، جزو آن

چیزهایی است که

در تحولات باید

دست نخورد

متأسفانه این در صد سال، صد و پنجاه سال اخیر، در دنیا اتفاق افتاده است؛ یعنی تحولات کشورهای آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتین در دام طراحی باندهای قدرت بین‌المللی افتاده است و طراح اینها صهیونیست و سرمایه‌داران بین‌المللی بوده‌اند

را بیاورم - اعلام کرد که من ده میلیون دلار در کشور گرجستان خرج کردم و تحول سیاسی ایجاد کردم؛ خیلی راحت. ده میلیون دلار خرج می‌کنند، یک حکومت را کنار می‌گذارند، یک حکومت دیگر

را سر کار می‌آورند! اینها باید روی مردم اثر بگذارند؛ باید اجتماعات درست کنند. در اوکراین هم همین کار را کردند؛ در جاهای دیگر هم همین کار را کردند. گاهی اوقات تأثیراتشان به شکل دیگری است و تعیین کننده است؛ شاید این را در یک جمع دانشجویی دیگر گفته باشم که ماهاتیر محمد، نخست وزیر سابق مالزی - که بسیار هم آدم پُرکار و دقیق و جدی و پایبندی بود - به تهران آمد، به دیدن من هم آمد؛ همان اوقات بود که تحولات گوناگونی در آسیای شرقی اتفاق افتاده بود؛ در مالزی، اندونزی و تایلند، و زلزله‌ی اقتصادی به وجود آمده بود. همین سرمایه‌دار صهیونیستی و بعد سرمایه‌دارهای دیگر، با بازبهای بانکی و پولی توانستند چند تا کشور را به ورشکستگی بکشانند. در آن وقت ماهاتیر محمد به من گفت: من فقط همین قدر به شما بگویم که ما یک شبه گدا شدیم! البته وقتی کشوری وابستگی اقتصادی پیدا کرد و خواست نسخه‌های بین‌المللی پول را عمل بکند، همین‌طور هم خواهد شد.

خود این بانک جهانی و صندوق بین‌المللی هم یکی از بخشها و قطعه‌های این پازل بزرگند. این خیلی خطرناک است که سر رشته‌ی تحولات جهانی دست باندهای قدرت بین‌المللی باشد؛ که امروز هست. اینها صهیونیستها و سرمایه‌دارهایند و عمدتاً هم در امریکا و در اروپا هستند. این دو، سه نکته در باب تحول بود. پس، از تحول نباید گریخت؛ نباید ترسید و نباید آن را با هرج و مرج و آنارشیزم اشتباه کرد. تحول خوب است و لازم است.

کنند، راحت می‌کردند؛ مصرف‌گرایی را در بین آنها ترویج کنند، به راحتی این کار را انجام می‌دادند؛ بی‌اعتنایی به هویت‌های ملی و مبانی فرهنگی را در آنها ترویج کنند، این کار را می‌کردند. اینها، اهداف کلان آنها بوده است که تصویر می‌کردند. آن وقت همیشه لشگری هم از امکانات فرهنگی و رسانه‌ای و روزنامه‌های فراوان و مسائل گوناگون تبلیغات در مشت اینها بوده است، که اینها امروز یواش یواش دارد پخش می‌شود و من پریروز در روزنامه - البته سه، چهار ماه قبل از این، من مقاله‌اش را دیده بودم - گزارشی از تشکیل «ناتوی فرهنگی» را خواندم. یعنی در مقابل پیمان ناتو که امریکاییها در اروپا به عنوان مقابله‌ی با شوروی سابق یک مجموعه‌ی مقتدر نظامی به وجود آوردند؛ اما برای سرکوب هر صدای معارض با خودشان در منطقه خاور میانه و آسیا و غیره از آن استفاده می‌کردند، حالا یک ناتوی فرهنگی هم به وجود آورده‌اند. این، بسیار چیز خطرناکی است. البته حالا هم نیست؛ سالهاست که این اتفاق افتاده است. مجموعه‌ی زنجیره‌ی به هم پیوسته‌ی رسانه‌های گوناگون - که حالا اینترنت هم داخلش شده است و ماهواره‌ها و تلویزیونها و رادیوها - در جهت مشخصی حرکت می‌کنند تا سر رشته‌ی تحولات جوامع را به عهده بگیرند؛ حالا که دیگر خیلی هم آسان و رو راست شده است.

نمونه‌های ناتوی فرهنگی

در گرجستان که یک تحول سیاسی اتفاق افتاد و جا به جایی قدرت انجام گرفت، یک سرمایه‌دار امریکایی و صهیونیست یهودی - البته اسمش معروف است، من نمی‌خواهم اسمش

مناطقش. بنابراین، چه لزومی دارد؛ همان پنجره‌های کوچک و درهای چوبی خوب بود - را خراب می‌کردند و از تیر آهن و سیمان و در آهنی و شیشه‌های بزرگ و... استفاده می‌کردند. اینها کار هجو و غلطی است؛ کار عاقلانه‌ای نیست.

داستان غمبار

ما در تحولات بنیانی اساسی جامعه، ممکن است گاهی این‌طوری عمل کنیم؛ به جای اینکه بنیانها را حفظ کنیم و بر آنچه که نیاز داریم، پا فشاری کنیم و آنچه را که نداریم، برای خودمان فراهم کنیم، هویت مستقل ملی خودمان را فراموش کنیم! که متأسفانه این مسئله در کشور ما و خیلی از کشورهای اسلامی داستان و سرگذشت بسیار غمباری دارد، که حالا بعد ممکن است اشاره‌ای بکنم.

صهیونیست‌ها؛ طراحان تحولات صد و پنجاه سال اخیر

از این خطرناکتر، این است که سر رشته‌ی همین تحولات منفی در سطح بین‌المللی، در دست کسانی باشد که آنها به وسیله‌ی این تحولات می‌خواهند اهداف خودشان را - که یا زر است یا زور - تأمین کنند و برای آنها چیزی به نام هویت ملتها اصلاً ارزش ندارد؛ که متأسفانه این در صد سال، صد و پنجاه سال اخیر، در دنیا اتفاق افتاده است؛ یعنی تحولات کشورهای آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتین در دام طراحی باندهای قدرت بین‌المللی افتاده است و طراح اینها صهیونیست و سرمایه‌داران بین‌المللی بوده‌اند. برای اینها آنچه مهم بوده، کسب قدرت سیاسی است که بتوانند در کشورها و دولتهای اروپایی و غیره نفوذ کنند و قدرت سیاسی را در دست بگیرند و پول کسب کنند و این کمپانیها، سرمایه‌های عظیم، کارتها و تراستها را به وجود آورند. هدف این بوده است؛ آن وقت اگر اقتضاء می‌کرده است که اخلاق جنسی ملتها را خراب

نه سرکوب نوآوری، نه شالوده‌شکنی
حرف اصلی ما امروز این است که نه با توقف در گذشته و سرکوب نوآوری می‌توان به جایی رسید، نه با رهاسازی و شالوده‌شکنی و هرج و مرج اقتصادی و عقیدتی و فرهنگی می‌توان به جایی رسید؛ هر دو غلط است. آزادی فکر؛ همان نهضت آزادفکری که ما دو، سه سال قبل مطرح کردیم و البته دانشجویها هم استقبال کردند؛ اما عملاً آن کاری را که من گفته بودم، انجام نشده است؛ نه در حوزه، نه در دانشگاه. من گفتم کرسیهای آزاداندیشی بگذارید. البته حالا اینجا الان یادم آمد که در گزارشهای مربوط به دانشگاههای سمنان خواندم که خوشبختانه مجموعه‌های فعال دانشجویی در سمنان با همدیگر مناظرات آزاد دارند. اگر این گزارش که به من دادند، دقیق باشد، بسیار چیز مثبت و خوبی است.

مدیریت تحول

مسئله‌ی آزاداندیشی‌ای که ما گفتیم، ناظر به این است. باید راه آزاد اندیشی و نوآوری و تحول را باز گذاشت، منتها آن را مدیریت کرد تا به ساختارشکنی و شالوده‌شکنی و بر هم زدن پایه‌های هویت ملی نینجامد. این کار، مدیریت صحیح لازم دارد. چه کسی باید مدیریت کند؟ نگاهها فوراً می‌رود به سمت دولت و وزارت علوم و...؛ نه، مدیریتش با نخبگان است؛ با خود شماست؛ با اساتید فعال، دانشجوی فعال و مجموعه‌های فعال دانشجویی. حواستان جمع باشد! دنبال حرف نو و پیدا کردن حرف نو حرکت کنید؛ اما مراقب باشید که این حرف نو در کدام جهت دارد حرکت می‌کند؛ در جهت تخریب یا در جهت ترمیم و تکمیل؛ اینها با هم تفاوت دارد. این وظیفه‌ای است به عهده‌ی خود شماها. امثال بنده که مسئول هستیم؛ البته مسئولیتهایی داریم و شکی نیست در این زمینه‌ها؛ اما کار، کار خود شماهاست. گمان نکنید که

نهضت آزاداندیشی و حرکت تحول و شجاعت در کارهای گوناگون را، به جای شما که دانشجو هستید یا محقق هستید یا استاد هستید، ممکن است مسئولان دولتی یا بنده بیاییم انجام بدهیم؛ نه، من نقشم این است که بیایم بگویم این کار را خوب است بکنیم. نهضت نرم‌افزاری و جنبش نرم‌افزاری و نهضت تولید علم را ما مطرح کردیم؛ الان حدود ده سال می‌گذرد و امروز یک غوغایی راه افتاده است. چه کسی این را راه انداخته؟ من که یک کلمه بیشتر نگفتم. این کار را شما کردید؛ محقق ما، جوان ما و استاد ما؛ تحول از این قبیل است.

نخبگان حوزه و دانشگاه، مدیران تحول

وظیفه‌ی نخبگان فکری و فرهنگی جامعه و حوزه و دانشگاه، مدیریت این تحول است. نه باید تحولات را سرکوب کرد، نه باید تسلیم هر تحولی شد. خوب، این تحول برای چیست؟ برای پیشرفت. پیشرفت چیست؟ باید آن را معنا کنیم.

اولاً این سؤال را باید از خودمان بکنیم: پیشرفت چیست؟ اگر سؤال نکنیم که پیشرفت چیست، پیداست به فکر پیشرفت نیستیم. بنابراین، باید اول این سؤال را از خودمان بکنیم و به دنبال پاسخ حرکت بکنیم تا آن را پیدا بکنیم.



نسخه‌های قلابی پیشرفت

اینکه «پیشرفت چیست؟» حرفهای گوناگونی در سطح دنیا مطرح است. همه‌جور حرفی هست؛ نسخه‌های قلابی، توصیه‌های متناقض، عجیب و غریب و بعضاً خائنانه، که این بلایی بود که در آغاز شروع مدرن‌سازی کشور به جان ما ایرانیها افتاد. اول که نشانه‌های پیشرفت اروپایی برای ایرانیها معلوم شد، کم کم به فکر افتادند که ببینند در اروپا، در آن طرف دنیا، چه خبر است؛ قبل از آن، اصلاً خبر نداشتند که در دنیا چه خبر است! سلاطین قاجاری آنقدر گرفتار حرمسراها و سفره‌خانه‌ها و گرفتاریهای شخصی و مسائل بی‌ارزش خودشان بودند که اصلاً از اینکه در دنیا چه دارد می‌گذرد، خبر نداشتند. رنسانس چه بود؟ چطور به وجود آمد؟ چرا به وجود آمد؟ نتیجه‌اش چه شد؟ اصلاً این قضایا را تا دوران فتحعلی شاه و بعد از آن ملتفت نبودند! بعد که جنگ ایران و روس شد و دستگاه قاجاری به واسطه‌ی سلاحهای پیشرفته‌ی روسها - که آن روز از امکانات جدید و سلاحهایی که برای خودشان ساخته بودند، بهره بردند - تو دهنی محکمی خورد، تازه کسانی را به اروپا فرستادند و سفرای اروپایی هم که در ایران زندگی می‌کردند، دست و پای باز کردند. پیغام آورها و مأموران ویژه‌ای هم برای زمینه‌سازی نفوذ سیاسی به ایران گسیل شدند و با روشهای خودشان به ایران آمدند. اولین کسانی که با موج به اصطلاح مدرنیته مواجه شدند، چه کسانی بودند؟ شاهزاده‌ها، رجال دربار قاجاری و شخصیتهای منتقد سیاسی آن روز. عامه‌ی مردم که خبری نداشتند، علما که اطلاعی نداشتند و دیگران که چیزی نمی‌دانستند. اینها هم به جز خیلی افراد معدود، عموماً - تقریباً می‌شود گفت بدون استثنا - در مواجهه‌ی با این فرهنگ و پیشرفتهای غربی مات و مبهوت شدند؛ دست و پای خودشان را گم کردند و نتوانستند ذهن و عقل خودشان را به کار بگیرند و از پیشرفت طرف مقابل، به فکر

پیشرفت خود بیفتند. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که در دوران مشروطیت و بعد از استقرار آن، روشنفکرهای درجه‌ی اول ما عقیده‌شان این شد که اگر ایران بخواهد پیشرفت کند، باید از فرق سرتا پا غربی کامل بشود! این، یعنی تقلید محض. و همین‌طور هم عمل کردند و این روند تا حکومت پهلوی ادامه داشت.

حکومت پهلوی آمد این را برنامه‌ریزی کرد تا با سرعت بیشتری این کار انجام بگیرد. به آن مقداری که در دوره‌ی قاجار بود، قانع نبودند. پهلوی را برای این سر کار آوردند؛ چند تا روشنفکر دست‌نشانده‌ی مورد اعتماد خودشان از ایرانیهای تحت تأثیر غرب را هم به عنوان عناصر فرهنگی، دور و بر آن گذاشتند تا همین کار را بکنند. مسئله‌ی کشف حجاب، مسئله‌ی تغییر لباس و مسئله‌ی حذف کردن نشانه‌های ایرانی اسم: میرزا، سید، خان، آقا، دادن امتیازات فراوان در زمینه‌های نفت و آوردن مستشارهای خارجی - که روز به روز هم بیشتر شد - از این قبیل است. بعد هم که - انگلیسیها رضاخان را کنار گذاشتند، در دوره‌ی بعد، امریکاییها از سال ۱۳۳۲ همه کاره‌ی کشور شدند؛ این سرگذشت تحولات ما در دوران طاغوت است که با همان مدیریت خطرناک که گفتیم، به سمت نابود کردن اصالتها رفت. ای کاش در مقابل چیزی می‌گرفتند! نه، هیچ چیز هم نگرفتند. یعنی ایرانیها در طول سالهای متمادی - بیش از شصت، هفتاد سال - که در اختیار انگلیسیها و غربیها بودند، این قدرت را پیدا نکردند که مثلاً یک مرکز تحقیقات علمی در کشور به وجود آورند که ظرف پنجاه سال دو تا اختراع درست کند؛ دانشمندانی را تربیت کنند که دو، سه تا کشف جدید علمی بکنند؛ یعنی اینها این اندازه از غرب استفاده نکردند. آنها چه می‌خواستند؟ مصرف‌کننده می‌خواستند. مصرف‌کننده‌ی اقتصادی‌ای که به طور طبیعی با خودش مصرف فرهنگی و تسلیم سیاسی را هم همراه دارد. آنها این را می‌خواستند؛ اینها هم راحت تسلیم شدند و دادند. همه‌ی این تشنجه‌ها

درگیریها و چالشهایی که شما در دوران حکومت قاجاریه از زمان تنباکو تا دوران رضا خان و تا بعد از آن می‌بینید که بین جبهه‌ای از مؤمنین به رهبری علما از یک طرف و حکام جائز از یک طرف انجام گرفت، نشئت گرفته از این قضیه است. در قضیه‌ی امتیاز «رژئی»، میرزای شیرازی در مقابل دادن امتیاز مفت و مجانی یک منبع درآمد بزرگ در کشور به غربیها و خارجیها، مخالفت کرد. در قضیه‌ی امتیاز «رویتر» همین‌طور، و در قضیه‌ی قرارداد ۹۹ - قرارداد معروف به «قرارداد وثوق الدوله» که در واقع طبق آن، همه‌ی کشور را به دست انگلیسیها می‌دادند - هم همین‌طور بود، که مدرس، آن روحانی برجسته، مخالفت کرد.

در قضیه‌ی ملی شدن صنعت نفت هم که مرحوم آقای کاشانی (رضوان الله علیه) دخالت کرد، همین‌طور بود. این چالشهایی که علما با حکام دورانهای مختلف داشتند - که مردم و بسیاری از روشنفکرها هم با اینها همراهی کردند - همه در این مرز است؛ مرز منافع ملی، و آن طرف هم که تحول ناشی از اراده و تصمیم‌گیری قدرتهای بیگانه‌است. پس نسخه‌های پیشرفت و نسخه‌های غربی و بیگانه، بعضاً حتی خائنه است.

مباحث تنویریک با توجه به واقعیات

برای اینکه ما بتوانیم نسخه‌ی درست پیشرفت را پیدا کنیم، چه لازم داریم؟ بحث نظری. این، یکی از آن کارهایی است که شماها باید بکنید. پیشرفت یک کشور چیست؟ البته مقصودم این نیست که در بحثهای ذهنی و باز بیفتیم و همین‌طور خودمان را معطل مباحث ذهنی بکنیم؛ مباحث تنویریک بدون توجه به خارج و واقعیات؛ نه، اینها را نمی‌خواهم، این غلط است. مثل اینکه در باب تهاجم فرهنگی ما یک روزی گفتیم دارد تهاجم فرهنگی انجام می‌گیرد. این صحبت دوازده، سیزده سال قبل است. اگر از من می‌خواستند که تهاجم فرهنگی را نشان بدهم، من که با چشم خودم کانه دارم تهاجم فرهنگی را می‌بینم، می‌توانستم موارد را نشان بدهم.

در چندین سخنرانی نشان هم دادم؛ اما بعضیها شروع کردند به انکار تهاجم فرهنگی! و گفتند: نه آقا، چنین چیزی وجود ندارد!

بنده به یاد بنی صدر افتادم. در اول جنگ تحمیلی عراق، دلسوزهای محلی می‌آمدند و می‌گفتند عراقیها به خاک ما حمله کردند؛ به مرز ما نفوذ و تجاوز کردند. ما به بنی صدر می‌گفتم: رئیس جمهور! شما چه خبر دارید؟ می‌گویند عراقیها حمله کردند؛ می‌گفت دروغ می‌گویند؛ این سپاه برای اینکه خودش امکانات دست و پا کند، این حرفها را می‌زند! آنها را متهم می‌کردند. بعد هم به دهلران رفت - که هنوز آن وقت دهلران را نگرفته بودند - ایستاد و مصاحبه کرد؛ گفت: من الان در دهلرانم؛ می‌گویند عراقیها آمده‌اند؛ عراقیها کجایند؟! از دهلران بیرون آمد و دو ساعت

حرف اصلی ما امروز این است که نه با توقف در گذشته و سرکوب نوآوری می‌توان به جایی رسید، نه با رهاسازی و شالوده‌شکنی و هرج و مرج اقتصادی و عقیدتی و فرهنگی

بعد دهلران به وسیله‌ی عراقیها تصرف شد. نمی‌شود که واقعیات را با چشم روی هم گذاشتن انکار کرد.

پادشاه معاصر حافظ، شاه شیخ ابواسحاق - که البته شاه بود، اما شیخ نبود؛ اسمش شیخ ابواسحاق است - یک جوان خوشگذران خوش قیافه بود که از شعرهای حافظ فهمیده می‌شود که به او خیلی علاقه داشته، وقتی امیر مبارزالدین آمده بود اطراف بیابانهای شیراز اردو زده بود و داشت خودش را آماده‌ی حمله‌ی به شیراز می‌کرد، این حاکم بدبخت شیراز که غرق در عیش و نوش خودش بود، خبر نداشت، وزیرش هم جرئت نمی‌کرد

به او چیزی بگویند. اگر چیزی می‌گفتند، می‌گفت شماها ببخود می‌گویید. وزیرش یک روز تدبیری اندیشید و مثلاً گفت: جناب اعلی حضرت مایل نیستید که در این فصل بهار، بالای پشت بام برویم و این بیابان را نگاه کنیم و از این سبزه‌ی بیابان استفاده‌ای نکنیم؟ آن هم که چنین آدمی بود، گفت: چرا؛ برویم. بالای پشت بام قصر رفت، نگاه کرد و دید در بیابان اردو زده‌اند. گفت: اینها چیست؟ گفت: اردوی مبارزالدین کرمانی است؛ آمده پدر شما و همه‌ی دربارتان را در بیاورد. به این بهانه و تدبیر، وجود دشمن را به او نشان داد. بعضی این طوری‌اند؛ چشمشان را روی هم می‌گذارند؛ گفتند تهاجم فرهنگی نیست. بعد که قبول کردند تهاجم فرهنگی هست، به دنبال بحثهای ذهنی رفتند! «تهاجم یعنی چه؟»، «فرهنگ یعنی چه؟»

اساس تحول باید بر ملاحظه‌ی عناصر اصلی هویت ملی قرار داده شود، که آرمانهای اساسی و اصولی مهمترین آنهاست

«فرهنگی چه چیزهایی را شامل می‌شود و چه چیزهایی را شامل نمی‌شود؟» ما به اینها چه کار داریم؟! نقل می‌کنند قدیمها که در یک شهری، یک سینما درست کرده بودند؛ یک عده‌ای رفتند پیش عالم شهر - که آدم گوشه‌گیری بود - تا وادارش کنند که با این سینما مخالفت کند. گفتند: آقا! در این شهر سینما ساخته‌اند، شما یک اقدامی نکنید. عالم یک فکری کرد، گفت: حالا ببینیم این سی‌نماست یا سی‌نماست یا سی‌نماست! کدام درست است؟! بنا کردند بحث نظری کردن که ضبط لفظ سینما را پیدا کنند! بنده طرفدار بحثهای نظری این طوری نیستم که برویم در آنها غرق

باشیم؛ اما به هر حال باید بحثهای نظری انجام بگیرد تا معلوم شود که پیشرفت به چیست.

تعیین الگوی پیشرفت

«تعیین الگوی پیشرفت» هم لازم است. الگوی پیشرفت چیست؟ ما باید این را مشخص کنیم. اگر این را مشخص کنیم، آن وقت در برنامه‌ریزیها، اولویتها، تقدماتها، برنامه‌ها، زمان‌بندیها، و سرمایه‌گذاریهای ما اثر می‌گذارد؛ به دنبال خود فرهنگ سازی می‌آورد؛ در گفتگوی نخبگان خودش را نشان می‌دهد و به ذهنیت عامه‌ی مردم سرریز می‌شود؛ حتی در صادرات و واردات کشور اثر می‌گذارد؛ چه چیزی را از کجا وارد کنیم؟ چه چیزی را به کجا صادر کنیم؟

ملاحظه عناصر اصلی هویت ملی؛ اساس تحول

حالا می‌خواهیم مشخص کنیم که پیشرفت چیست؟ تعریفهایی برای پیشرفت و کشور پیشرفته در دنیا معمول است؛ ما اغلب اینها را قبول داریم و رد نمی‌کنیم؛ مثلاً صنعتی شدن و فرا صنعتی شدن کشور؛ اینها دلیل پیشرفت است. خودکفایی؛ کشور در مسائل حیاتی و اساسی باید خودکفا باشد. نه اینکه از دیگران بکلی بی‌نیاز باشد، نه؛ اما اگر به کسی یا کشوری، در چیزی احتیاج دارد، طوری روابطش را تنظیم کند که اگر خواست آن را به دست آورد، دچار مشکل نشود؛ او هم چیزی داشته باشد که مورد نیاز آن کشور است؛ خودکفایی یعنی این. وفور تولیدات، وفور صادرات، افزایش بهره‌وری، ارتقاء سطح سواد، ارتقاء سطح معلومات عمومی مردم، ارتقاء خدمات شهروندی، خدمت دادن به شهروندان، رشد نرخ عمر متوسط - به قول تعبیرات اخیر، امید به زندگی - اینها جزو نشانه‌های پیشرفت است و درست است. کاهش مرگ و میر کودکان، ریشه‌کنی بیماریهای گوناگون در کشور، رشد ارتباطات و امثال اینها، شاخصهایی است که در دنیا برای

یک کشور پیشرفته ذکر می‌کنند و ما این شاخصها را رد نمی‌کنیم و قبول داریم. منتها توجه داشته باشید این شاخصها را وقتی که به ما تحویل می‌دهند - به ما که تشکیل‌دهنده‌ی این شاخصها نیستیم - در لابه‌لای آن، چیزهایی است که دیگر آنها جزو شاخصهای پیشرفت و توسعه نیست؛ چیزهایی را به میان می‌آورند که این صادر کردن فرهنگ مخالف با هویت و شخصیت ملی و میل برای وابسته کردن کشورهاست. آن کسانی که این شاخصها را تهیه و ارائه می‌کنند، اگرچه غالباً دانشمندانند، اما بسیاری از آنان آدمهای مستقلی نیستند؛ یعنی همان شبکه و همان ناتوی فرهنگی در مجموعه‌ی خود، بسیاری از این دانشمندان، متفکران، هنرمندان، ادبا و امثال اینها را هم دارد. با وجود همه‌ی اینها، اساس تحول باید بر «ملاحظه‌ی عناصر اصلی هویت ملی» قرار داده شود، که آرمانهای اساسی و اصولی مهمترین آنهاست. من این را عرض می‌کنم که صنعتی شدن، فرا صنعتی شدن، پیشرفت علمی، پیشرفت خدماتی و پیشرفتهای بهداشتی و درمانی، باشد؛ اما اساس اینها باید حفظ هویت ملی باشد. اگر یک کشوری همه‌ی اینها را داشت، اما از لحاظ ملی، یک کشور بی‌هویتی بود، فرهنگش وابسته‌ی به دیگران بود، از گذشته و تاریخ خود هیچ بهره‌ای نداشت و نبرده بود، یا اگر گذشته‌ای داشت، آن گذشته را از چشمش دور نگه داشتند یا آن را در نظرش تحقیر کردند، این کشور مطلقاً پیشرفت نخواهد کرد؛ زیرا هویت ملی، اساس هر پیشرفتی است.

مؤلفه‌های تحول همراه با پیشرفت

آنچه که ما در تحول، تحولی که با پیشرفت همراه است، مورد نظرمان است - که جا دارد که این جزو آرمانهای ما باشد - مبارزه‌ی با فقر، مبارزه‌ی با تبعیض، مبارزه‌ی با بیماری، مبارزه‌ی با جهل، مبارزه‌ی با ناامنی، مبارزه‌ی با بی‌قانونی، مدیریتهای که به سطح علمی‌تر

ارتقاء دادن، رفتار شهروندان را به سطوح منضبط ارتقاء دادن و انضباط اجتماعی، رشد امنیت، رشد ثروت ملی، رشد علم، رشد اقتدار ملی، رشد اخلاق و رشد عزت ملی است؛ همه‌ی اینها در این تحول و پیشرفت، به معنای صحیح دخالت دارند و ما اینها را پایه‌های اصلی می‌دانیم. در کنار اینها، عشق به معنویت و ارتباط با خدا، مهمترین عاملی است که پیشرفت یک ملت را به معنای واقعی خودش تضمین می‌کند؛ اگر این نشد، همه‌ی آنچه که دستاوردهای به معنای عرفی و رایج جهان پیشرفته محسوب می‌شود، ممکن

خداپرستی، عشق به معنویت، عاطفه‌ی انسانی در هر تحولی، و عواطف و محبت در انسانها باید تقویت بشود و در این جهت باید راه برویم

است در راههای غلطی مصرف شود. یعنی ممکن است یک کشور از لحاظ رفتارهای اجتماعی‌اش منضبط، مؤدب و با اخلاق باشد، ثروت و علم را هم به دست بیاورد، اما در عین حال همین ثروت و علم، و همین انضباط مردمی خودش را برای نابود کردن یک ملت دیگر به کار گیرد. این غلط است؛ این در منطق ما درست نیست. علم خودش را به کار بگیرد برای ایجاد سلاحی مثل بمب اتم که وقتی یک جایی فرود افتاد، دیگر با گناه و بی گناه و مسلح و بجهی کوچک و شیرخوار و انسانهای مظلوم را نگاه نمی‌کند و فرقی نمی‌گذارد و همه را نابود می‌کند. علمی که در این راه به کار بیفتد و کشوری که این را داشته باشد و تحولی که بخواد به اینجا منتهی شود، مورد تأیید ما نیست و ما چنین تحولی را دوست نمی‌داریم.

تحول مذموم

خداپرستی، عشق به معنویت، عاطفه‌ی انسانی در هر تحولی، و عواطف و محبت در انسانها باید تقویت بشود و در این جهت باید راه برویم. آن تحول اجتماعی یا اقتصادی‌ای که انسانها را نسبت به هم بی تفاوت و بی محبت می‌کند، ممدوح نیست؛ مذموم است. اگر شما می‌شنوید که در برخی از کشورهای غربی، فرزند و پدر در یک شهر زندگی می‌کنند، اما فرزند از پدرش سال به سال احوالی نمی‌پرسد، خانواده‌ها دور هم جمع نمی‌شوند، کودکان از عطفهای پدرانه و مادرانه برخوردار نمی‌شوند، زن و شوهرها جز به موجب یک قرارداد موقت - یک قرارداد قانونی بسته شده است - کنار هم نمی‌نشینند؛ زن یک جا کار دارد، مرد یک جا کار دارد، آخر کار این، ساعت هشت شب است، بعد آخر کار آن، ساعت ده شب است، بعد یک قرار این با یک دوستی دارد، او قرار با یک همکاری دارد؛ اگر اینها را شما می‌شنوید که در جایی هست و اگر اینها واقعیت دارد، اینها دیگر نشانه‌های پسرفت است. آن تحولی که به این چیزها بینجامد، مورد تأیید ما نیست. ما تحولی می‌خواهیم که بین پدرها، مادرها، خانواده‌ها، فرزندان، دوستان و همسایگان الفت و محبت بیشتر به وجود آورد؛ تا چهل خانه آن طرفتر را شما همسایه‌ی خود بدانید؛ این خوب است. محیط، محیط تراحم و تعاطف باشد؛ همه‌ی افراد جامعه نسبت به همدیگر احساس مسئولیت کنند: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیت»؛ همه‌ی شما راعی هستید؛ یعنی رعایت کننده. همه‌ی شما مسئول از رعیت‌تان هستید؛ یعنی آن کسی که مورد رعایت شما باید قرار بگیرد. آن تحولی که در پیوندها و نظامات اجتماعی به یک چنین حقایقی منتهی بشود، آن پیشرفت است؛ پیشرفت مورد نظر اسلام و جمهوری اسلامی، این است. پیشرفتی که بر فردمحوری و اباحه‌ی لذاتی که انسان به طور مطلق دوست می‌دارد، مبتنی باشد، پیشرفت نیست. دنیای صنعتی غرب امروز بر این پایه استوار است: اباحه‌ی لذات؛ هر

لذتی که شرطش فقط این است که تعدی به دیگری نباشد. هر چیزی که دوست می‌داری، مباح است؛ لذت‌جویی کن. برای همین هم است که می‌بینید دیگر این تعبیرات شرم‌آوری که امروز وجود دارد، حتی به سطح کلیساهای آنها هم کشیده شده است! همجنس‌بازها و کارهای زشتی که اینها می‌کنند، ارتباط و اختلاطهای نامشروع و مستجنهن جنسی که بین اینها رایج است، یک روز مخفی بود، همین‌طور بتدریج طوری شده که امروز یک چیز رایج شده است. دو، سه سال پیش از این، کشیش یک کلیسایی در امریکا اعلام کرد که من حاضرم دو تا همجنس را که می‌خواهند با هم زندگی کنند، عقدشان را بخوانم! این همان لذت‌گرایی است. می‌گویند از این خوشم می‌آید، پس باید انجام بدهم. این ممنوع و مطرود است. ما این را پیشرفت نمی‌دانیم.

اقتداری که مبتنی بر ظلم به ملت‌های دیگر و به بهای پسرفت ملت‌های دیگر باشد، پیشرفت و تحولی که در خدمت یک طبقه‌ی خاص - طبقه‌ی سرمایه‌دار - باشد، که امروز در کشورهای غربی این‌طور است، مورد نظر ما نیست. ثروت این کشورهایی که زیاد است، یعنی درآمد عمومی‌شان زیاد است - به تعبیر رایج، درآمد ناخالص ملی - چگونه توزیع می‌شود؟ به هر کس چقدر و در مقابل چه مقدار کار، می‌رسد؟ معمولاً اینها را نگفته می‌گذارند. برای کسب معاش، زن و شوهر روز و شب کار کنند و توان نداشته باشند تا بتوانند زندگی خودشان را بگذرانند، اما در مقابل سرمایه‌داران بزرگ - راکفلرها و فوردها و آنهایی که حالا جدیداً در این میدان وارد شده‌اند - کوههایی از ثروت داشته باشند که نتوانند محاسبه کنند؛ اینها مورد نظر ما نیست.

پسرفت

پیشرفتی که در خدمت طبقه‌ی سرمایه‌دارها باشد، پسرفت است. پیشرفتی که با باختن هویت مستقل ملی همراه

باشد و انسان خودش را از دست بدهد، پیشرفت نیست.

تقلید، رایج شدن و پیشرفت تقلید، پیشرفت نیست. وابسته کردن اقتصاد، تقلیدی کردن علم، ترجمه گرایی در دانشگاه؛ که هر چه که آن طرف مرزها، مرزهای غربی و کشورهای اروپایی، گفته‌اند، ما همان را ترجمه کنیم و اگر کسی حرف زد، بگویند مخالف علم حرف می‌زند؛ پیشرفت نیست و ما این را پیشرفت نمی‌دانیم. نه اینکه ترجمه را رد کنیم؛ من این را بارها در مجامع دانشگاهی گفته‌ام؛ نخیر، ترجمه هم خیلی خوب است؛ یاد گرفتن از دیگران خوب است؛ اما ترجمه کنیم تا بتوانیم خودمان به وجود آوریم. حرف دیگران را بفهمیم تا حرف نو به ذهن خود ما برسد؛ نه اینکه همیشه پای حرف کهنه‌ی دیگران بمانیم. یک حرفی را در زمینه‌ی مسائل اجتماعی پنجاه، شصت سال پیش فلان نویسنده یا فیلسوف یا شبه فیلسوف فرهنگی گفته، حالا آقایی بیاید در دانشگاه، دهنش را با غرور پُر کند و همان را دوباره به عنوان حرف نو برای دانشجو بیان کند! این پیشرفت نیست؛ پسرقت است. زبان ملی را مغشوش کردن، هویت اسلامی ملی را سلب کردن و مدل‌بازی به جای مدل‌سازی، پیشرفت نیست. ما وابسته شدن و غربی شدن را پیشرفت نمی‌دانیم.

سیاست‌های اجرایی

آنچه که پیشرفت هست، این است که ما از هر که و هر جور، همه‌ی دانشهای مورد نیازمان را فرا بگیریم؛ این دانش را به مرحله‌ی عمل و کاربرد برسانیم، تحقیقات گوناگون انجام بدهیم، برای اینکه دامنه‌ی علم را توسعه بدهیم، تحقیقات بنیادی انجام بدهیم، تحقیقات کاربردی و تجربی انجام بدهیم، تا فناوری را به وجود آوریم یا فناوری جدیدی را به وجود بیاوریم یا فناوری را تکمیل کنیم؛ تصحیح کنیم و انجام بدهیم؛ در زمینه‌ی آموزشهای مدیریتی از پیشرفتهای دنیا فرا بگیریم، آن را

بین خودمان بر طبق نیازها و عرف و فرهنگ خودمان تحلیل و فهم کنیم و با جامعه‌مان تطبیق کنیم؛ درباره‌ی مشکلات اجتماعی‌ای که در کشور وجود دارد، تحقیق کنیم و راه ریشه کردن اینها را پیدا کنیم و به دنبال این برویم که راه مبارزه با اسراف چیست. اسراف یک بیماری اجتماعی است. راه مبارزه با مصرف گرایی چیست؟ راه مبارزه با ترجیح کالای خارجی بر کالای ساخت داخل چیست؟ اینها تحقیق می‌خواهد. در دانشگاهها پروژه‌های تحقیقی بگیرید، استاد و دانشجو کار کنید، نتیجه‌ی تحقیق را به مسئولان کشور بدهید؛ به رسانه‌ها بدهید تا سرریز شود و فرهنگ‌سازی شود. این، می‌شود پیشرفت.

راه مبارزه با گسترش اخلاق بی‌بند و باری غربی چیست؟ راه مقابله با بی‌انضباطی اجتماعی چیست؟ همین مسئله‌ی چراغ قرمز که یک نمونه‌ی کوچکش است. چه کار کنیم که موتور سیکلت ما، تاکسی ما، ماشین شخصی ما، ماشین مدیر کل و مسئول ما از چراغ خطر سر چهارراه عبور نکند؟ چه کار کنیم این پیاپی ما وقتی که چراغ خطر پیاپی قرمز است، عبور نکنند؟ اینها کارهای بسیار خوبی است، تلفات را کم می‌کند، زندگی را راحت می‌کند و اعصاب انسان را آرام می‌کند.

الان که یک مشکلی وجود دارد، این مشکل را چگونه حل کنیم؟ این گره را چگونه باز کنیم؟ این کار شماست. راه مبارزه با طلاق، راه مبارزه با مواد مخدر، راه مبارزه با بی‌احترامی به بزرگترها - که خوشبختانه این عیب خیلی در جامعه‌ی ما وجود ندارد، اما حالا کم و بیش ممکن است یک جاهایی دیده شود - راه مبارزه با بی‌اعتنایی به مادر، بی‌اعتنایی به پدر و مبارزه با دروغ‌گویی و کم‌تحملی چیست؟ چرا همدیگر را تحمل نمی‌کنیم و عیب‌جویی می‌کنیم؟ در یک محیط واحد، با یک جهتگیری واحد، یک نقطه و خدشه‌ی کوچکی

موجب می‌شود که این گروه در مقابل آن گروه بایستند و آن گروه در مقابل این گروه.

من این را به شما بگویم - با تجربه‌ای که بنده از اول انقلاب تا حالا دارم - که غالب دسته‌بندیهای سیاسی کشور ما از این قبیل بود که متأسفانه بعد به دسته‌بندیهای عمیق‌تر هم منتهی شد. در آن سالهای ریاست جمهوری بنده، دو گروه در کشور بودند: چپ و راست. یک عده‌ای می‌گفتند چپ، یک عده می‌گفتند راست. بنده یک بحث تحلیلی مفصلی کردم - سالهای ۶۲، ۶۳

یک حرفی را در زمینه‌ی مسائل اجتماعی پنجاه، شصت سال پیش فلان نویسنده یا فیلسوف یا شبه فیلسوف فرهنگی گفته، حالا آقایی بیاید در دانشگاه، دهنش را با غرور پُر کند و همان را دوباره به عنوان حرف نو برای دانشجو بیان کند! این پیشرفت نیست؛ پسرقت است

بود؛ حالا دقیقاً یادم نیست - و ثابت کردم که این اختلافات مثل اختلافات قبائل قدیمی عرب است. یک قبیله با یک قبیله‌ی دیگر بد بود؛ منشأش نه یک مبنای اقتصادی بود و نه یک مبنای اعتقادی. فرض کنید یک وقتی اسب این قبیله در مرتع یکی از افراد آن قبیله چریده، او هم مثلاً گفته بالای چشمت ابروست؛ این هم یک جوابی داده و احیاناً خونی هم بینشان ریخته شده یا نشده، اما این دو تا قبیله دیگر تا ابد باید با هم دشمن باشند! بنده ثابت کردم که اختلافات آن روز چپ و راست در کشور ما از این قبیل است؛ و بود. اختلافات عاطفی و اخلاقی به دسته‌بندیهای سیاسی تبدیل شده بود. البته امروز آن‌طور نیست. امروز یک

عده عمیقاً با نظام جمهوری اسلامی مخالفند؛ حالا با زبانها و شعارهای گوناگون و تحت پرچمهای مختلف با اصل نظام مخالفند. مخالفت هم نه به خاطر اینکه یک جایگزین بهتری برای آن دارند. با همان شعارهایی که جمهوری اسلامی به خاطر مبارزه با آنها به وجود آمد، می‌خواهند با جمهوری اسلامی مخالفت کنند. جمهوری اسلامی براساس نفی سلطه‌ی غرب و امریکا سرکار آمد؛ اما اینها طرفدار سلطه‌ی غربند. جمهوری اسلامی برای گسترش دین و معنویت و مفاهیم اسلامی سرکار آمد؛ در حالی که اینها اصلاً مخالف گسترش این مفاهیمند. جمهوری اسلامی شعار خودش را وحدت دین و سیاست قرار داد؛ در حالی که اینها اصلاً دشمن وحدت دین و سیاستند. بعضیها این‌طوری‌اند؛ حالا کمند، زیادند، چه کسانی‌اند و چه هستند، اینها را کار نداریم، لکن باز در بین همین مجموعه‌هایی که همفکرند و هم‌جهتند، انسان می‌بیند یک اختلافاتی هست که باز از قبیل همان اختلافات قبیل‌ای سابق است.

راه مقابله با این بی‌تحملی چیست؟
این، تحقیق نظری می‌خواهد؛ به قول شماها کار تئوریک بکنید و بعد هم این

را عملیاتی کنید. این می‌شود پیشرفت. بخشی از پیشرفت اینهاست و از این قبیل است.

چکیده بحث

حرف ما این است: یک؛ با تحول نباید سینه به سینه شد. دو؛ از تحول باید استقبال کرد. سه؛ نه فقط با تحول نباید دشمنی کرد، که باید از آن استقبال کرد. چهار؛ تحول را باید مدیریت کرد؛ در تحول، دگرگونی به سمت پیشرفت و تعالی را باید در نظر گرفت. تحولی که موجب پسرفت بشود، تحول بدی است. پنج؛ تحول را با آتارشیسم و ساختارشکنی و هرج و مرج نباید اشتباه گرفت. و بالاخره پایه‌ی تحول را بایستی غیر از آن چیزی که امروز معیارهای پیشرفت در دنیا محسوب می‌شود - که اغلبش را شمردیم - دانست؛ و معیارهای ویژه‌ی جمهوری اسلامی و حرف نو اسلام در زمینه‌های اخلاق، معنویت، معرفت الهی، انسان دوستی و ارتباطات و عواطف بشری را در نظر گرفت و اینها را هم بایستی جزو معیارهای پیشرفت دانست. و کسی هم که متصدی این کارهاست، عبارتند از مجموعه‌ی نخبگان دانشگاه و حوزه. شما جوانها و آنهایی که آمادگی دارید، وارد این میدان شوید. منتها منتظر من و امثال من ننمایند.

ماها حداقل پنجاه سال اختلاف سنی با شما داریم؛ شما جوانید؛ مرکز نیرو و نشاط هستید؛ کار مال شماست؛ همچنان که آینده مال شماست. بنابراین منتظر نمانید، خودتان اقدام کنید؛ اساتیدتان اقدام کنند. مسئولان کشور هم البته آگاه و متوجه باشند. منتها توجه داشته باشید که اگر شما هم دنبال این کارها هستید، باید مدیریت کنید. همان شاخصها را مراقبت کنید. مثل میدان مین است؛ دو طرف، میدان مین است. از آن خط سالم و صحیح حرکت کنید.

پروردگارا! این دل‌های جوان و روحهای با نشاط را مشمول نظر رحمت و تفضل‌آمیز خودت قرار بده. پروردگارا! آنچه شنیدیم و گفتیم، برای خودت، در راه خودت و مورد قبول و رضای خودت قرار بده. پروردگارا! ما را به آنچه معتقدیم و به آنچه می‌گوییم، عامل بگردان؛ عمل ما را با معرفت و معرفت ما را با عمل همراه کن. پروردگارا! روز به روز دل‌های این جوانهای مؤمن و عزیز ما را با نور محبت و معرفت و لطف و فضل خودت نورانی‌تر کن. پروردگارا! این جوانها را در همین زندگی خودشان به هدف و آرزوی بزرگ زیارت ولی عصر(ارواحنا فداه) برسان.

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتِهِ

